

سیاستگذاری راهبردی ج.ا.ا در برابر اقدامات آمریکا در جنوب غرب آسیا (۲۰۲۱-)

(۲۰۰۱)

سید تقی هاشمی^۱، ابراهیم متقی^۲، گارینه کشیشیان سیرگی^۳

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، سیاستگذاری عمومی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران Sthphd2018@gmail.com

۲. استاد، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران،

ایران (نویسنده مسئول). emottaghi@ut.ir

۳. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

ایران g.keshishyan71@gmail.com

چکیده

سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر اقدامات منطقه‌ای آمریکا تابعی از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل و همچنین الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای نوظهور بوده است. از آنجایی که ایالات متحده نقش قدرت بزرگ جهانی در سیاست بین‌الملل را ایفا می‌کند، از سازوکارهای کنش تهاجمی در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرد. نظریه پردازان روابط بین‌الملل به این موضوع اشاره دارند که قدرت‌های بزرگ درصدد «هژمونی منطقه‌ای» خواهند بود. تحقق چنین اهدافی نیازمند به‌کارگیری الگوی کنش مبتنی بر «قدرت‌سازی منطقه‌ای» و بهره‌گیری از «تاکتیک ائتلاف‌سازی و موازنه‌سازی» در برابر بازیگران منطقه‌ای و کنش تهاجمی آمریکا در جنوب غرب آسیا خواهد بود. ایران نیز برای مقابله با در برابر اقدامات و سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا از «نقش ملی قدرت منطقه‌ای» و «جهت‌گیری راهبردی مقاومت در برابر سیاست تهاجمی آمریکا» بهره گرفته است. راهبرد ایران برای تحقق چنین اهدافی مبتنی بر «بازدارندگی متعارف نامتقارن» در جنوب غرب آسیا است. هدف اصلی پژوهش آن است که شاخص‌های قدرت ملی آمریکا و ایران در جنوب غرب آسیا تحلیل شود. ارزیابی‌های انجام شده بیانگر آن است که ایالات متحده «نقش ملی قدرت جهانی» را ایفا نموده و ایران «نقش ملی قدرت منطقه‌ای» را در جنوب غرب آسیا ایفا کرده‌اند. از آنجایی که هر قدرت بزرگ جهانی می‌بایست حوزه قدرت خود در محیط منطقه‌ای را ارتقا دهد، بر این اساس نشانه‌هایی از تعارض در حوزه سیاستگذاری راهبردی ایران و آمریکا به وجود آمده است.

کلیدواژه‌ها: سیاستگذاری راهبردی آمریکا، سیاستگذاری راهبردی ایران، جنوب غرب آسیا، نقش ملی

قدرت منطقه‌ای ایران، نقش ملی هژمون منطقه‌ای آمریکا.

مقدمه

محور اصلی سیاستگذاری راهبردی آمریکا در جنوب غرب آسیا را «هژمونی منطقه‌ای» تشکیل می‌دهد. ویژگی اصلی هژمونی منطقه‌ای آن است که ترتیبات امنیت منطقه‌ای یعنی معادله موازنه قدرت، الگوی کنش بازیگران و کنترل حوادث در اختیار آمریکا باشد. از سال ۲۰۰۱ به بعد، ایالات متحده از سازوکارهای کنش تهاجمی در جنوب غرب آسیا بهره گرفت. در چنین شرایطی زمینه برای «خلا قدرت منطقه‌ای» به وجود آمد. ایران تلاش داشت تا خلا ناشی از نقش‌یابی تهاجمی کنش نظامی آمریکا به عراق و افغانستان را کنترل کند.

هژمونی منطقه‌ای در شرایطی حاصل می‌شود که امکان هماهنگ‌سازی راهبرد قدرت‌های بزرگ با بازیگران منطقه‌ای همانند ایران وجود داشته باشد. ایالات متحده در سال‌های دهه ۱۹۷۰ و در چارچوب «دکترین نیکسون» از هژمونی منطقه‌ای در خلیج فارس و جنوب غرب آسیا برخوردار بود. در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران و پایان جنگ سرد، ساخت نظام منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل با تغییراتی در مقایسه با دهه ۱۹۷۰ به وجود آمد. نقش‌یابی ایران در برابر سیاست‌های آمریکا بیانگر آن است که الگو و نشانه‌های موازنه قدرت در سال‌های بعد از جنگ سرد با تغییراتی در مقایسه با سال‌های دهه ۱۹۷۰ پیدا کرده است.

سیاستگذاری راهبردی تبیین‌کننده اهداف بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ خواهد بود. ایران و ایالات متحده برای کنش رقابتی خود در جنوب غرب آسیا دارای شکل‌بندی‌های متفاوتی از سیاستگذاری راهبردی هستند. رقابت‌های منطقه‌ای در الگوی کنش بازیگران محیط آشوب‌زده را می‌توان به مثابه واژه‌ای دانست که با حکومت، دولت، جامعه، و مسائل عمومی آن گره خورده و تداعی‌کننده اقدام دولت در اداره امور راهبردی کشور در راستای حداکثرسازی امنیت، قدرت و رفاه عمومی خواهد بود.

هرگونه رقابت کشورها در حوزه‌های منطقه‌ای ماهیت ژئوپلیتیکی دارد. آسیای جنوب غربی، بخش مرکزی جهان اسلام است و از نقطه نظر تاریخی و مسائل سیاسی و سوق الجیشی

اهمیت ویژه‌ای دارد. کشورهای جنوب غرب آسیا عبارتند از: ایران، عربستان سعودی، ترکیه، قطر، امارات متحده عربی، عمان، عراق، بحرین، یمن، فلسطین، رژیم صهیونیستی، اردن، سوریه، لبنان، کویت، جمهوری آذربایجان، سوریه، قبرس، گرجستان، ارمنستان، پاکستان و افغانستان (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۳۹).

اهمیت ژئوپلیتیک جنوب غرب آسیا را می‌توان در به‌کارگیری سازوکارهای مناقشه‌آمیز از سوی بازیگران منطقه‌ای دانست. در این ناحیه گروه‌های فرهنگی و نژادی گوناگونی از قبیل فرهنگ‌های ایرانی، عربی، بربرها، ترکی، کردی، یهودی و آسوری را در خود جای داده‌است. زبان‌های اصلی این منطقه فارسی، عربی، ترکی، کردی، عبری و آسوری است. جنوب غرب آسیا تنها یک تعبیر ساده جغرافیایی نیست و با گذشت زمان به محتوای سیاسی و راهبردی این منطقه روز به روز افزوده شده‌است.

در این مقاله سه رویکرد متفاوت در ارتباط با سیاستگذاری راهبردی جمهوری اسلامی ایران در برابر اقدامات آمریکا در جنوب غرب آسیا مورد بررسی قرار گرفته است. هر یک از این سه رویکرد بخشی از واقعیت‌های راهبردی در روابط ایران و آمریکا را منعکس می‌سازد. رویکرد اول ماهیت هستی‌شناسانه در ارتباط با سیاست‌های تهاجمی آمریکا دارد. رویکرد دوم ماهیت ساختاری داشته و در ارتباط با ساختار نظام بین‌الملل و نظم منطقه‌ای تنظیم شده است. رویکرد سوم ماهیت معرفت‌شناسانه داشته و ارتباط مستقیم با نظم منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دارد.

درباره دلایل تعارض ایران و آمریکا در جنوب غرب آسیا رویکردهای مختلفی ارائه شده است. گروه اول از نظریه پردازان به این موضوع اشاره دارند که تضادها ماهیت هستی‌شناسانه دارد. این گروه از تحلیلگران اعتقاد دارند که ایالات متحده دارای انگاره‌های تهاجمی بوده و براساس چنین رویکردی آمریکا تلاش دارد تا زمینه حداکثرسازی قدرت خود در حوزه‌های مختلف منطقه‌ای از جمله جنوب غرب آسیا را فراهم آورد. گسترش قدرت ایالات متحده منجر

به برخورد و چالش با انگاره‌های سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران می‌شود.

گروه دوم به نشانه‌های ساختاری نظام بین‌الملل اشاره دارند. این گروه اعتقاد دارند که هر بازیگری که نقش هژمون در سیاست جهانی را داشته باشد، به گونه اجتناب‌ناپذیر موقعیت خود را در اقتصاد و سیاست جهانی ارتقا می‌دهد. انگاره ساختاری در تبیین شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای منجر به ظهور این ادراک می‌شود که ایران بازیگر گریز از مرکز در نظم منطقه‌ای محسوب می‌شود. به همین دلیل است که ایالات متحده از سازوکارهای مربوط به موازنه تهدید برای محدودسازی قدرت ایران بهره می‌گیرد.

گروه سوم دارای رویکرد معرفت‌شناسانه هستند. این گروه اعتقاد دارند که نظم‌های انقلابی همانند ایران به گونه اجتناب‌ناپذیر دارای جهت‌گیری گذار از وضع موجود بوده و در نتیجه از سازوکارهای سیاست انقلابی و رادیکال بهره می‌گیرند. رویکرد معرفت‌شناسانه به الگوی کنش ایران و آمریکا در جنوب غرب آسیا مبتنی بر نشانه‌هایی از رقابت، کشمکش و تعارض خواهد بود. بسیاری از بازیگران محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا تلاش دارند تا موقعیت خود را از طریق «ائتلاف‌سازی» با ایالات متحده تامین نمایند. در چنین شرایطی، ایالات متحده از رویکرد «موازنه تهدید در برخورد با ایران» بهره می‌گیرد.

۱. رئالیسم تهاجمی و نشانه‌شناسی تضادهای منطقه‌ای ایران و آمریکا

نظریه رئالیسم تهاجمی اولین بار از سوی «جان مرشایمر» ارائه شد. مرشایمر در صدد بود تا زمینه لازم برای درک راهبردی تحولات منطقه‌ای را براساس سیاست خارجی آمریکا ارائه دهد. مرشایمر بر نشانه‌هایی از کنش تهاجمی ایالات متحده در محیط منطقه‌ای تأکید داشت و به این موضوع اشاره نمود که هرگونه اقتدار سیاسی ایالات متحده و نظم جهانی می‌تواند از طریق سازوکارهای کنش تهاجمی حاصل شود. در برابر چنین رویکردی، «استفان والت» نظریه رئالیسم تدافعی را براساس سازوکارهای ائتلاف‌ساز تنظیم نمود. والت درصدد بود تا سیاست همکاری متوازن را در دستور کار سیاست خارجی آمریکا در رابطه با ایران قرار دهد. طبعاً چنین

رویکردی با انگاره‌ی گروه‌های تهاجمی در سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران سازگاری نداشت.

مرشایمر به این موضوع اشاره دارد که قدرت‌های بزرگ عموماً دارای سیاست خارجی تهاجمی هستند. چنین بازیگرانی می‌توانند زمینه‌های لازم برای حداکثرسازی قدرت خود را براساس مولفه‌های فرهنگ سیاسی و قابلیت‌های راهبردی سازماندهی کنند. از آنجایی که ژئوپلیتیک ایران مبتنی بر نشانه‌هایی از تهدید بوده است، سیاستگذاری راهبردی جمهوری اسلامی نیز معطوف به بهره‌گیری از سازوکارهای موازنه‌گرا و بازدارندگی متعارف خواهد بود. بررسی‌های محیط امنیتی بیانگر این واقعیت است که اختلافات ایران و ایالات متحده در جنوب غرب آسیا ماهیت ژئوپلیتیکی دارد. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که مقابله با امریکا از طریق سازوکارهای کنش متقابل از سوی ایران تنظیم شود. نقش‌یابی ایران در جنوب غرب آسیا براساس ضرورت‌های بازیگر منطقه‌ای شکل می‌گیرد. ایران همواره تلاش دارد تا زمینه لازم برای حداکثرسازی قدرت ژئوپلیتیکی خود را فراهم آورد. در چنین شرایطی ایالات متحده از سازوکارهای جنگ نیابتی، استقرار در محیط منطقه‌ای، آشوب‌سازی، درگیرسازی بازیگران منطقه‌ای و ائتلاف‌های ضدایران استفاده نماید.

۱-۱. تداخل نقش منطقه‌ای ایران و ایالات متحده

علت اصلی تضادهای ایران و آمریکا ناشی از تداخل و تقاطع نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی و رویکرد راهبردی ایالات متحده در نظام جهانی است. ارزیابی‌های ژئوپلیتیکی و تاریخی بیانگر این واقعیت است که اهمیت ژئوپلیتیکی و تحولات جنوب غرب آسیا از سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون بازیگران منطقه‌ای و جهانی را به ارائه دیدگاه و کنش‌های مختلفی وادار کرده است. ارزیابی و سنجش معادله قدرت ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که به عنوان دو بازیگر تاثیرگذار اصلی در جنوب غرب آسیا ایفای نقش می‌کنند.

درک واقعیت‌های مربوط به سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر آمریکا و در جنوب غرب آسیا از طریق معادله موازنه قدرت حاصل می‌شود. هرگاه جهت‌گیری قدرت و کنش بازیگری در برابر اهداف و سیاست‌های بازیگر رقیب قرار گیرد، در آن شرایط زمینه برای محدودسازی نقش بازیگر رقیب در سیاست جهانی فراهم خواهد شد. آنچه در این پژوهش مد نظر است بررسی تغییر و تحولات منطقه‌ای جنوب غرب آسیا در بیست یک سال اخیر و راهبرد جمهوری اسلامی ایران در قبال اقدامات تهاجمی آمریکا است. ایالات متحده به عنوان بازیگری است که نقش راهبردی بین‌المللی داشته بنابراین سیاستگذاری راهبردی ایران معطوف به سازوکارهایی است که هژمونی منطقه‌ای آمریکا در جنوب غرب آسیا را محدود و کنترل نماید.

شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد بیانگر این واقعیت است که نظم‌های امنیت منطقه‌ای با تغییراتی همراه شده است. ایالات متحده به عنوان بازیگر مداخله‌گر منطقه‌ای که برای خود نقش هژمونیک قائل است، از قابلیت‌های اقتصادی، تکنولوژیک، نظامی، رسانه‌ای و دیپلماتیک ویژه‌ای برخوردار بوده و تمامی قابلیت‌های خود را برای محدودسازی ایران در نظم منطقه‌ای به کار می‌گیرد. بنابراین طبیعی است که نوع رویکرد و تعامل هر یک از این بازیگران براساس جهت‌گیری‌های متفاوتی با یکدیگر تنظیم شود.

محور اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران آن است که از سیاست محدودسازی نقش آمریکا در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرد. سیاست‌ها و رویکردهای متقابل آمریکا نیز معطوف به محدودسازی قدرت ایران بوده است. ارزیابی‌های انجام شده بیانگر این واقعیت است که بخش عمده‌ای از سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای ایران در مقابله و مخالفت با قالب‌های رسالت‌گرایی، هژمونیک‌گرایی و قوم‌مداری آمریکایی بوده است. ایالات متحده نیز تلاش دارد تا موقعیت ایران را کاهش داده و از «ظهور بازیگر هژمون منطقه‌ای» جلوگیری به عمل آورد.

۱-۲. راهبرد تهاجمی ایالات متحده در جنوب غرب آسیا

محورهای اصلی سیاست راهبردی ایالات متحده نه تنها معطوف به محدودسازی قدرت

ایران بوده، بلکه زیرساخت‌های کنترل ایران به عنوان بازیگر موثر منطقه‌ای را به وجود آورده است. ایالت متحده برای تحقق اهداف راهبردی در جنوب غرب آسیا که مبتنی بر چهار محور مبارزه با تروریسم، مهار دشمنان، کشورسازی و میانجگری میان متحدان است از ابزارهای محدود کننده و همچنین ادبیات منازعه‌آمیز در برخورد با ایران استفاده کرده و آن را زیر بنای روابط منطقه‌ای و بین‌المللی خود در منطقه جنوب غرب آسیا در برابر ایران قرار داده است.

سیاست منطقه‌ای و راهبردی ایالات متحده در جنوب غرب آسیا، مبتنی بر «هژمونی منطقه‌ای» است. هژمونی منطقه‌ای در شرایطی حاصل می‌شود که هیچگونه چالشی در برابر بازیگر موثر نظام جهانی وجود نداشته باشد. نقش‌یابی «ایران منطقه‌ای» از این جهت اهمیت دارد که زمینه لازم برای مقابله با سیاست تهاجمی آمریکا در محیط منطقه‌ای را فراهم می‌کند. اقدامات آمریکا در جنوب غرب آسیا براساس نشانه‌هایی همانند ائتلاف‌سازی، ایجاد پایگاه‌های نظامی، استقرار عملیاتی و کنش تاکتیکی بوده است.

هرگونه سیاستگذاری امنیت ملی تابعی از مولفه‌های تهدید، فرصت، نقاط قوت و نقاط ضعف کشورها خواهد بود. نظریه پردازان امنیت ملی به این موضوع توجه دارند که به هر میزان کشورها از قدرت فائقه برخوردار باشند، باز هم در شرایط آنارشی سیاست جهانی با نشانه‌هایی از تهدید روبه‌رو خواهند شد. ایالات متحده یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی از سال ۱۸۹۸ و براساس جنگ با اسپانیا در نظام بین‌الملل ظهور پیدا کرد. آمریکا در سال‌های آغازین قرن بیستم، نقش موازنه‌دهنده بازیگران سیاست جهانی را عهده‌دار بوده و توانست موقعیت اقتصادی خود را بعد از جنگ اول جهانی به میزان قابل توجهی ارتقا دهد.

پیچیدگی تحولات جنوب غرب آسیا و تقویت ایده ضرورت عدم حضور مستقیم آمریکا در منطقه از تغییر رژیم در عراق و جنگ‌های لبنان با رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر، ناآرامی‌های سوریه، نقش انصارالله در یمن و پرونده هسته‌ای و برجام باعث شده تا الگوی سیاستگذاری راهبردی ایران و آمریکا در برابر یکدیگر ماهیت رقابتی و تعارضی داشته باشد.

در این فرآیند، ایالات متحده از سازوکارهایی همانند تحریم، محدودسازی قدرت ایران و سیاست دربرگیری استفاده کرده است.

۳-۱. راهبرد مقاومت در سیاستگذاری منطقه‌ای ایران

محور اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا مبارزه با نظام سلطه و حمایت از جبهه مقاومت بوده است. در چنین شرایطی دو گانه ژئوپلیتیکی به وجود می‌آید که تضادهای سیاسی و امنیتی ایران و آمریکا را افزایش می‌دهد. ایالات متحده برای تحقق اهداف راهبردی خود از سازوکارهای کم‌هزینه بهره می‌گیرد. از جمله این سازوکارها می‌توان به الگوی «جنگ نیابتی»، «اتلاف‌های منطقه‌ای» و «مهار تاکتیکی ایران» اشاره داشت. هر یک از مولفه‌های یاد شده بخشی از سیاست راهبردی آمریکا محسوب می‌شود.

آمریکا در مقابله با ایران از راهبرد «مقابله با شبکه تهدیدات ایران» استفاده می‌کند. شبکه تهدیدات ایران در نگرش آمریکا و نظریه پردازان راهبردی ایالات متحده طیف گسترده‌ای از بازیگرانی است که در عراق، سوریه، لبنان و یمن فعالیت دارند. هر یک از این بازیگران در فضای پیوستگی و خودکفایی راهبردی قرار گرفته و از محرک‌های لازم برای گسترش نقش سیاسی و راهبردی در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرد. الگوی کنش راهبردی آمریکا و ایران در معادله امنیت منطقه‌ای کاملاً ماهیت نیابتی دارد.

سیاستگذاری راهبردی ایران برای مقابله با اقدامات محدودکننده آمریکا علیه جمهوری اسلامی مبتنی بر «سیاست مقاومت» بوده است. ویژگی اصلی سیاست مقاومت را می‌توان در به‌کارگیری الگوها و سازوکارهایی دانست که زمینه رقابت منطقه‌ای را فراهم می‌کند. رقابت شکل گرفته علیه ایران براساس انگاره موازنه تهدید بیانگر آن است که تداوم تعارض ناشی از اندیشه و الگوی کنش مبتنی بر نظام سلطه به سرکردگی آمریکا از یک سو و اندیشه مبتنی بر مقاومت الهام گرفته از جمهوری اسلامی از دیگر سو است.

اندیشه مقاومت با شکل‌گیری قابلیت‌های ساختاری در محیط منطقه‌ای پیوند یافته است. به

عبارت دیگر، اندیشه مقاومت را می‌توان تعیین‌کننده اصلی «جنگ اراده‌ها» در فضای رقابت ژئوپلیتیکی ایران و ایالات متحده دانست. سیاستگذاری مقاومت معطوف به الگوهایی است که اولاً زمینه لازم برای قدرت‌سازی از سوی ایران را به وجود می‌آورد. ثانیاً قدرت‌سازی منجر به شکل‌گیری ائتلاف‌های منطقه‌ای می‌شود. نکته سوم آن است که در پیوند قدرت ملی و ائتلاف راهبردی ایران زمینه برای «موازنه‌سازی راهبردی» در جنوب غرب آسیا به وجود می‌آید. نکته چهارم مربوط به «بازدارندگی متعارف» خواهد بود.

هر یک از چهار مفهوم یادشده را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین نشانه‌های سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر اقدامات تهاجمی آمریکا دانست. سیاست تهاجمی ایالات متحده تاثیر خود را در ارتباط با کنش بازیگران منطقه‌ای به جا می‌گذارد. در نگرش ساختاری موردنظر مرشایمر، سیاست خارجی تمامی قدرت‌های بزرگ که نقش ساختاری ایفا می‌کنند، می‌بایست ماهیت تهاجمی داشته باشد. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور فضای دوگانه «جبهه مقاومت» و «نظام سلطه» به وجود می‌آید.

جمهوری اسلامی ایران در برابر چنین اقداماتی از سوی آمریکا با نشانه‌هایی از چالش امنیتی و تهدید راهبردی روبه‌رو می‌شود. بنابراین طبیعی است که سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر ایالات متحده براساس سازوکارهایی همانند موازنه‌سازی، بازدارندگی موثر، کنش متعارف و راهبرد اقدامات نامتقارن حاصل شود. آمریکا در صدد است تا موقعیت ایران را در محیط منطقه‌ای کنترل کند. قدرت‌یابی ایران در جنوب غرب آسیا چالش‌هایی را برای سیاست منطقه‌ای آمریکا به وجود می‌آورد.

بازدارندگی ایران در برابر ایالات متحده می‌تواند زمینه لازم برای اقدامات تهاجمی موثرتری را از سوی آمریکا به وجود آورد. یکی از راهبردهای اصلی آمریکا در جنوب غرب آسیا، کنترل بازیگری است که از قابلیت لازم برای ایجاد بازدارندگی برخوردار است. درحالی‌که سیاست نتولیرال آمریکا در محیط منطقه‌ای زمینه گسترش تهدیدات بیشتر برای ایران و بسیاری از

کشورهای منطقه‌ای را فراهم آورده است. سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا در راستای محدودسازی چالش‌های امنیتی پایان‌ناپذیر آمریکا در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. افزایش قدرت مرحله‌ای ایران منجر به ظهور نشانه‌هایی از «بازدارندگی متعارف نامتقارن» در محیط منطقه‌ای گردید. هر یک از بازیگران منطقه‌ای درصدد برآمدند تا موقعیت ایران را کنترل نمایند. کنش عملیاتی آمریکا در ترور سردار سلیمانی با واکنش ایران در قالب «موازنه روانی» انجام گرفت. ارتقا قابلیت ایران در حوزه منطقه‌ای منجر به ظهور شکل خاصی از موازنه ناپایدار گردیده که مانع از اقدامات تهاجمی ایالات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی خواهد شد.

۴-۱. هژمونی در راهبرد منطقه‌ای آمریکا

یکی از عناصر بنیادین تاثیرگذار در تبیین سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده را می‌توان بررسی تاریخی نسبت به الگوی کنش رفتاری آن کشور دانست. مرشایمر در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ می‌بایست ماهیت تهاجمی داشته باشد. در نگرش مرشایمر، اگر قدرت‌های بزرگ سازوکارهای مربوط به کنش تهاجمی را فراموش نمایند، در آن شرایط امکان بقا و تداوم جایگاه ساختاری آنها در سیاست بین‌الملل بسیار محدود است.

ایالات متحده در ساختار نظام دوقطبی به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی و تاثیرگذار نظام جهانی محسوب شد. آمریکا توانست قدرت سایبری خود را از دهه ۱۹۶۰ ارتقا داده و به این ترتیب زمینه لازم برای حاشیه‌سازی اتحاد شوروی در اقتصاد و نظام جهانی را به وجود آورد. آمریکا موقعیت خود را در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و در قالب جنگ سرد دوم جهانی به میزان قابل توجهی ارتقا داد. موقعیت آمریکا در سال‌های آغازین بعد از جنگ سرد، تابعی از قدرت هژمون در حال گذار بود.

در سال‌های ۲۰۰۱-۲۱ ایالات متحده درصدد برآمد تا نقش ملی و بین‌المللی هژمون تثبیت‌شونده را عهده‌دار شود. در چنین شرایطی بود که آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی

مداخله داشته و این امر قدرت هژمونیک آمریکا را به گونه قابل توجهی کاهش داده است. در سال ۲۰۰۱ آمریکا مبادرت به اقدام نظامی در افغانستان نمود و جنگ پایان‌ناپذیری را در کارنامه راهبردی خود ثبت کرد. آمریکا در سال ۲۰۰۳ اقدام نظامی علیه دولت صدام‌حسین به انجام رساند (المن، ۱۳۹۰: ۸۵).

اقدام نظامی آمریکا علیه عراق منجر به تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای شد. اشغال نظامی عراق و افغانستان توسط آمریکا زمینه شکل‌گیری «خلا قدرت ژئوپلیتیکی» در جنوب غرب آسیا را به وجود آورد. کنش منطقه‌ای ایران براساس اقدامات مسوولانه برای مقابله با خلا قدرت امنیتی بوده است. ایران توانست موقعیت خود را در جنوب غرب آسیا ارتقا داده و تبدیل به «قدرت منطقه‌ای» گردید. کنش متقابل ایران در برابر سیاست‌های آمریکا عموماً دارای منطقی تدافعی و بازدارنده است.

۲. محورهای اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا

ایران در زمره کشورهای منطقه‌ای است که دارای قابلیت ژئوپلیتیکی، پیشینه تاریخی و توانمندی کنش متقابل در برابر تهدیدات دارد. ایران در دوران دفاع مقدس نشان داد که از قابلیت اجتماعی، اراده سیاسی و همچنین تحرک عملیاتی برای مقابله با تهدیدات برخوردار است. تاریخ سیاسی و راهبردی ایران بیانگر این واقعیت است که کنش تهاجمی کشورها می‌تواند منجر به چالش‌هایی برای امنیت ملی ایران شود، اما ایران در نهایت قادر خواهد بود تا امنیت ملی خود را در فضای رقابت و موازنه تهدید بازسازی نماید.

موازنه تهدید برای کشورهای منطقه‌ای در برابر اقدامات مربوط به قدرت‌های بزرگ طبعا دارای مخاطرات اقتصادی، امنیتی و اجتماعی خواهد بود. چگونگی پیوند اینگونه مخاطرات با قابلیت‌های اقتصادی کشورها می‌تواند زمینه اقدام متقابل ایران یا هر بازیگر دیگری در برابر تهدیدات را به وجود آورد. موازنه تهدید شکلی از دفاع تاکتیکی محسوب می‌شود که کشورهایی همانند ایران با سطح قدرت منطقه‌ای قادر خواهند بود تا نقش موثری در برابر

سازوکارهای کنش قدرت‌های بزرگ ایفا نمایند.

مفهوم سیاستگذاری راهبردی ارتباط مستقیم با امنیت و دفاع ملی دارد. سیاستگذاری راهبردی مبتنی بر سازوکارهایی است که کشورها بتوانند امنیت ملی و منطقه‌ای خود را از طریق معادله قدرت کنترل نمایند. یکی از مفاهیم بنیادین در سیاستگذاری راهبردی کشورها براساس موازنه قدرت تبیین می‌شود. شناخت نشانه‌های موازنه قدرت در غرب آسیا از این جهت اهمیت دارد که معادله قدرت و آرایش نظامی در محیط منطقه‌ای را منعکس می‌سازد (مرشایمر، ۱۳۹۸: ۲۴۳).

۲-۱. قدرت‌سازی در راهبرد امنیت منطقه‌ای ایران

هر کشور منطقه‌ای که درصدد بهینه‌سازی موقعیت خود در نظام بین‌الملل باشد، نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به معادله قدرت است. آمریکا در برخورد با ایران از «سیاست ضد قدرت» بهره می‌گیرد. ویژگی اصلی سیاست ضد قدرت آن است که می‌تواند زمینه‌های لازم برای نقش‌یابی بازیگرانی در سیاست جهانی را به وجود آورد که از قابلیت لازم برای تحرک ژئوپلیتیکی برخوردارند. سیاست قدرت نیازمند ائتلاف‌سازی، تحرک منطقه‌ای و مقابله با تهدیدات خواهد بود.

قدرت‌سازی در شرایطی حاصل می‌شود که زمینه برای ظهور شکل خاصی از موازنه قدرت و موازنه تهدید به وجود آید. ایران از سازوکارهای مربوط به موازنه قدرت برای محدودسازی تحرک منطقه‌ای آمریکا بهره گرفته و برای تحقق چنین هدفی درصدد برآمده تا قابلیت‌های بازدارنده خود را ارتقا دهد. نشانه‌های موازنه قدرت و پیوند آن با مولفه‌های هویتی و ژئوپلیتیکی در سیاستگذاری راهبردی کشورهای منطقه‌ای همانند ایران در غرب آسیا مشهود است (Daragahi, 2011:7).

هر بازیگر منطقه‌ای که از قدرت لازم برای ایفای نقش امنیتی برخوردار است، می‌بایست قابلیت خود برای ائتلاف‌سازی را ارتقا دهد. ائتلاف‌سازی در واقع گرایشی تدافعی به معنای آن

است که استراتژی‌های تدافعی از جمله ائتلاف بهترین راه رسیدن به امنیت محسوب می‌شود. «جک اسنایدر» و «چارلز گلیرز» در زمره نظریه پردازانی هستند که به موازات استفان والت در صدد برآمدن تا ائتلاف سازی را با هدف امنیت، صلح و همکاری کشورها تنظیم نمایند. ائتلاف سازی در فضای موازنه قدرت و ساختار چندقطبی اهمیت بیشتری دارد. اگرچه نظریه پردازانی همانند مرشایمر ائتلاف سازی را ناپایدار دانسته و بسیاری از ائتلاف ها را در ساختار موازنه قدرت عامل جنگ می‌داند (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۱۳۹).

یکی از شاخص‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در شکل‌بندی گروه‌های مقاومت جستجو نمود. قدرت در ساختار دفاعی ایالات متحده ماهیت ابزاری و عملیاتی دارد. قدرت سازی در ساختار دفاعی و راهبردی ایران بیش از آنکه ماهیت ابزاری داشته باشد، در قالب جریان مقاومت تعریف می‌شود. نکته بعدی آن است که «قدرت مقاومت» در اندیشه نظریه پردازانی همانند «میشل فوکو» ماهیت پست‌مدرن داشته که می‌تواند در برابر تهدیدات ابزاری، ساختاری و کنش تهاجمی مقابله کند.

جریان مقاومت را می‌توان یکی از محورهای اصلی و بنیادین کنش سیاسی بازیگران منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دانست. این جریان ماهیت اجتماعی داشته و از سازوکارهای کنش انقلابی برای تغییر در موازنه قدرت استفاده می‌کند. تقابل جریان مقاومت با سیاست‌های آمریکا در منطقه جنوب غرب آسیا از جمله در عراق، لبنان، فلسطین، سوریه، بحرین و افغانستان گسترش یافته و در این قلمروها تهران و آمریکا از بازیگران مختلفی را که اهداف مختلفی دارند، حمایت می‌کنند.

در پی این تحولات نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران اگر چه دارای فراز و نشیب‌های متعددی بوده منتهی ماحصل این فراز نشیب‌ها جایگاه ایران در منطقه باشتاب روبه رشدی ارتقا پیدا کرد و در مقابل راهبرد تهاجمی آمریکا در منطقه با چالش مواجه شد. جمهوری اسلامی ایران به دنبال اثر گذاری و تغییر برخی قواعد آمریکا می‌باشد که از جمله و مهم ترین آن می‌توان

به مبارزه با اختلال گران و تروریست‌ها و تامین امنیت منطقه از سوی بازیگران خود منطقه اشاره نمود.

جریان مقاومت از قابلیت لازم برای اثرگذاری بر موازنه و معادله قدرت برخوردار است. جریان مقاومت تحت تاثیر فشارهای آمریکا با محدودیت‌های منطقه‌ای روبه‌رو شده است. آمریکا برای تامین منافع حیاتی، منافع فوق‌العاده مهم و منافع مهم خود را به عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای تاثیرگذار در بین‌الملل و منطقه جنوب غرب آسیا دانسته و از سازوکارهای مقابله پرشدت با جریان مقاومت بهره می‌گیرد. رویارویی ایالات متحده با ایران تابعی از موازنه قدرت شبکه‌های منطقه‌ای ایران و ایالات متحده در منطقه است.

کاربرد سیاست مقاومت از سوی ایران به عنوان واکنشی در برابر اقدامات تهاجمی آمریکا در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر تهدیدات ایالات متحده و یا الگوی کنش قدرت‌های بزرگ در دوران‌های تاریخی گذشته مبتنی بر نشانه‌هایی از مقاومت، اقدام متقابل و کنش تدریجی برای بی‌اثرسازی تهدیدات کشور مهاجم خواهد بود. هر یک از این راهبردها می‌تواند بخشی از ضرورت‌های کنش تاکتیکی و عملیاتی ایران در فضای رقابت‌های درهم‌تنیده جنوب غرب آسیا را تبیین کند. ایران طیف گسترده‌ای از راهبردهای منطقه‌ای و بین‌المللی را برای مقابله با سیاست تهاجمی ایالات متحده در جنوب غرب آسیا در دستور کار خود قرار خواهد داد.

هرگونه کاربرد قدرت در محیط منطقه‌ای می‌تواند زمینه لازم برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای را به وجود آورد. ارتقا قابلیت ایران در موازنه منطقه‌ای، زمینه نقشیابی جمهوری اسلامی به عنوان بازیگر موثر در بحران‌های منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. محور اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا را موازنه قدرت تشکیل می‌دهد. موازنه قدرت مبتنی بر معادله امنیت متقابل بازیگران در شرایط تهدید و رقابت‌های چندجانبه است. هرگونه موازنه قدرت نیازمند بهره‌گیری از زیرساخت‌هایی است که بتواند بر الگوی کنش

بازیگران در شرایط بحرانی تأثیرگذار باشد.

ظهور بازیگران هویتی، شکل جدیدی از معادله قدرت را بازتولید می‌کند. بخش قابل توجهی از بحران منطقه‌ای غرب آسیا تحت تأثیر رویارویی هویتی بازیگران قرار گرفته است. موازنه قدرت در جنوب غرب آسیا ماهیت ناپایدار دارد. به همین دلیل است که نشانه‌هایی از چالش امنیتی را می‌توان در محیط منطقه‌ای غرب آسیا مشاهده نمود. هرگونه موازنه قدرت می‌تواند بر الگوی کنش تعاملی، رقابتی و تعارضی ایران و ایالات متحده تأثیرگذار باشد. قدرت در ادبیات راهبردی و امنیت منطقه‌ای ماهیت ژئوپلیتیکی، هویتی و تاکتیکی دارد. موازنه قدرت ناپایدار زمینه ظهور جنگ‌های نیابتی را به وجود می‌آورد. در سال‌های بعد از جنگ سرد شکل‌بندی موازنه قدرت با تغییراتی همراه گردیده و تأثیر خود را بر رقابت‌های چندجانبه بازیگران به جا گذاشته است. در این دوران تنش میان گروه‌های رقیب ساختار با رویکرد نامتقارن بالا گرفته و این امر سطح ارتباط بازیگران را در حد جنگ میان دو کشور ارتقاء داده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۷۱).

۲-۲. بازدارندگی و کنش پیشگیرانه در برابر راهبرد تهاجمی آمریکا

ایران برای مقابله با تهدیدات ایالات متحده از بازدارندگی نسبی نامتقارن بهره گرفته است. چنین رویکردی معطوف به مقابله با سازوکارهای کنش تهاجمی آمریکا در محیط منطقه‌ای است. در این فرآیند، هرگونه شناخت سیاست‌های طراحی شده آمریکا در برخوردهای چندگانه و تغییر ارزش‌های بین‌المللی به نفع نظام سلطه، شناسایی و بررسی عوامل برون رفت از وضعیت موجود برای مقابله با سیاست‌های تهاجمی آمریکا در منطقه، گویای ضرورت سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر تهدیدات آمریکا خواهد بود (بوزان، ۱۳۷۹: ۲۸).

بازدارندگی به مفهوم بهره‌گیری از سازوکارهای معادله قدرت برای کنترل بازیگران تهاجمی خواهد بود. ایران در سال‌های بعد از جنگ سرد تلاش نمود تا قابلیت و قدرت بازدارنده خود را ارتقا دهد. بازدارندگی می‌تواند براساس الگوهای تاکتیکی متفاوتی حاصل شود. یکی از

نشانه‌های کنش بازدارنده ایران در برابر اقدامات تهاجمی آمریکا مبتنی بر سازوکارهای «کنش پیشگیرانه» خواهد بود. کنش پیشگیرانه به مفهوم کاربرد قدرت بر اساس قابلیت‌های حقوقی و تاکتیک‌های مرحله‌ای است.

به هر میزان ایران از قابلیت تاکتیکی بیشتری بهره‌مند شود، طبیعی است که سطح فراگیرتری از کنش پیشگیرانه را در دستور کار قرار خواهد داد. کنش پیشگیرانه در راستای بازداشتن طرف مقابل از دستیابی به قابلیت حمله آفندی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این شرایط، قدرت مورد تهاجم یا دارای قابلیت تهدید پنهان است یا از طریق رفتار خود نشان داده که قصد دارد در آینده حمله‌ای را در پیش گیرد. هدف از جنگ پیشگیرانه، پیش‌دستی کردن بر تغییر توازن قدرت بر اساس سازوکارهای کنش راهبردی پیش از تغییر توازن قدرت به نفع دشمن است.

کنش پیشگیرانه ایران در برابر «سیاست جنگ پیشدستانه» ایالات متحده مورد توجه قرار می‌گیرد. بخش قابل توجهی از سازوکارهای کنش پیشگیرانه می‌تواند در قالب سازوکارهایی انجام گیرد که ماهیت تدافعی دارد. «سوزان آنیاک» به این موضوع اشاره دارد که جنگ پیشگیرانه نیازمند سازوکارهای حقوقی برای جلوگیری از آناشی است، و گرنه زمینه‌های لازم برای آناشی را به وجود می‌آورد. در نگرش آنیاک، هرگونه کنش دفاعی کشورها در قالب جنگ پیشگیرانه به‌عنوان تلاشی برای کنترل فضای آناشی در سیاست بین‌الملل خواهد بود (Uniacke, 2007: 88).

بسیاری از مفاد حقوق بین‌الملل از جمله در منشور ملل متحد می‌توان نشانه‌هایی از حقانیت کشور در ارتباط با «کنش پیشگیرانه» را مورد توجه قرار داد. چنین رویکردی ماهیت تدافعی داشته و می‌تواند سازوکارهای مربوط به اقدامات تهاجمی و یکجانبه آمریکا در محیط منطقه‌ای را کنترل و محدود سازد. در جنگ پیشدستانه نقش حقوق بین‌الملل و شورای امنیت سازمان ملل نادیده گرفته شد. در جنگ پیشدستانه بوش، نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی و توجه به اصول حاکمیت کشورها وجود نداشته است. از همه مهم‌تر اینکه اقدامات بوش با ضرورت‌های کنش

تلافی جویانه نامتناسب بوده است. در چنین شرایط و فضایی امکان کنترل فرآیندهای بین‌المللی توسط بازیگران دشوار خواهد بود (قاسمیان و فلاح‌نژاد، ۱۳۸۷: ۴۵).

هرگونه کنش پیشگیرانه می‌تواند زمینه لازم برای مدیریت بحران را به وجود آورد. مدیریت بحران را می‌توان شکل کنترل‌شده سازوکارهایی دانست که بازیگران براساس اقدامات پیشگیرانه و پیشدستانه به انجام آن مبادرت می‌نمایند. «ریچارد لبو» به این موضوع اشاره دارد که مدیریت بحران «شرایط بین جنگ و صلح» را کنترل می‌کند. بنابراین منازعات تشدید‌یابنده غرب آسیا تابعی از سیالیت ساختاری در محیط منطقه‌ای بوده است. در شرایط سیالیت ساختاری، موازنه قدرت تغییر پیدا کرده و شکل‌های منازعه عمدتاً ماهیت «کم‌شدت»، «نیابتی» و «تصاعدیابنده» دارد.

۲-۳. ائتلاف‌سازی در راهبرد امنیت منطقه‌ای ایران

ائتلاف‌سازی یکی از سازوکارهای مربوط به موازنه قدرت خواهد بود. تحرک ژئوپلیتیکی نیز می‌تواند بر روندهای موازنه قدرت تاثیرگذار باشد. پیوند موازنه قدرت با عواملی همانند «ژئوپلیتیک»، «آرایش نظامی»، «خرید تسلیحاتی» و «جهت‌گیری راهبردی» کشورها تبیین می‌شود. «استفان والت» در بین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، توجه بیشتری نسبت به موضوع موازنه تهدید دارد. به همان‌گونه‌ای که نظریه‌پردازانی همانند «رابرت پایپ» به نشانه‌هایی از «موازنه نرم» توجه دارند. درک موازنه تهدید براساس چگونگی ائتلاف‌سازی بازیگران حاصل می‌شود (Walt, 1987: 96).

ائتلاف‌سازی یکی از نشانه‌های موازنه تهدید خواهد بود. استفان والت به این موضوع اشاره دارد که نگرانی‌های کشورهای عامل اصلی ائتلاف آنان خواهد بود. علت اصلی موازنه تهدید را می‌توان آنارشی پایان‌ناپذیر سیاست بین‌الملل و سازوکارهای راهبردی کشورهای برای امنیت‌سازی دانست. چنین منازعاتی تحت‌تاثیر «ساختار نظام بین‌الملل» قرار گرفته که مبتنی بر نشانه‌هایی از «سیالیت راهبردی» در فضای موازنه تهدید خواهد بود.

ائتلاف‌سازی می‌تواند از طریق سازوکارهای متفاوتی انجام گیرد. یکی از شاخص‌های اصلی ائتلاف‌سازی را معادله قدرت تشکیل می‌دهد. شاخص دیگر ائتلاف‌سازی با قالب‌های هویتی ارتباط پیدا می‌کند. هویت را می‌توان یکی از محورهای اصلی کنش منطقه‌ای ایران در برابر اقدامات تهاجمی ایالات متحده دانست. یکی دیگر از سازوکارهای کنش ایران برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای آمریکا را می‌توان در مدیریت بازیگران هویتی جستجو نمود.

هویت یکی از عناصر قدرت و تهدید در سال‌های بعد از جنگ سرد محسوب می‌شود. بخش قابل توجهی از تهدیدات فراروی ایران که نقش تعیین‌کننده‌ای در ماهیت و جهت‌گیری سیاستگذاری راهبردی ایران داشته، موضوعات و نیروهای هویتی بوده است. ایالات متحده و عربستان از سازوکارهای مربوط به موازنه هویتی در برابر ایران بهره گرفته و از این طریق توانستند نیروهای بنیادگرا را در چارچوب گروه‌های تروریستی تکفیری سازماندهی نمایند.

کنش هویتی ایران با راهبرد مقاومت در برابر اقدامات تهاجمی قدرت‌های بزرگ هماهنگی و همبستگی دارد. فوکویاما در کتاب هویت، به این موضوع اشاره دارد که مشکل دموکراسی مدرن این است که اگرچه صلح و توسعه به ارمغان می‌آورد، اما مردم چیزی فراتر از آن طلب می‌کنند. لیبرال دموکراسی‌ها حتی تلاش نمی‌کنند که آنچه یک زندگی خوب تلقی می‌شود را تعریف کنند، این امر بر عهده افراد گذاشته می‌شود که احساس غریب افتادن و بی‌هدفی می‌کنند و به همین دلیل است که به عضویت گروه‌های هویتی درمی‌آیند؛ گروه‌هایی که به آنان هویت می‌دهند (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۶۴).

ائتلاف‌سازی ایران و ایالات متحده بخشی از سازوکارهای کنش متقابل آنان محسوب می‌شود. ائتلاف‌سازی ایران ماهیت نامتقارن دارد. از سال ۲۰۱۲ ایران توانست روند ائتلاف‌سازی را با بازیگران منطقه‌ای همانند سوریه و عراق گسترش دهد. بخش دیگر ائتلاف‌سازی راهبردی ایران، گسترش همکاری‌ها با چین و روسیه را شامل می‌شود. ائتلاف‌سازی بخشی از سیاستگذاری تولید قدرت از طریق گسترش همکاری‌های چندجانبه با رویکرد ژئوپلیتیکی و

راهبردی خواهد بود.

زیرساخت هرگونه تصمیم‌گیری و سیاستگذاری راهبردی را موضوع قدرت تشکیل می‌دهد. موازنه قدرت تحت تأثیر موضوعات هویتی در بسیاری از کشورهای غرب آسیا همانند سوریه و عراق دگرگون شده و تحت تأثیر نیروهای آشوب‌سازی قرار گرفته که امنیت‌سازی را بر اساس ضرورت‌های «موازنه تهدید» اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. ضرورت‌های قدرت‌سازی ایجاب می‌کند که کشورها بتوانند بین منابع، تهدیدات و مطلوبیت‌های خود رابطه متقابل و مؤثری برقرار نمایند. این‌گونه روابط، بخشی از موازنه تهدید خواهد بود.

نشانه‌های موازنه تهدید را می‌توان بر اساس میزان اثربخشی هر بازیگر در محیط منطقه‌ای هرگونه تصمیم‌گیری بدون محاسبه موضوعات مادی، قابلیت تحرک کشورها و میزان اثربخشی نتیجه‌چندانی ندارد. بنابراین حوزه سیاستگذاری راهبردی ایران برای مقابله با تهدیدات ایالات متحده نیازمند شناخت حوزه‌های تهدید در سطح منطقه‌ای است. از سوی دیگر به دلیل نقش تعیین‌کننده‌ای که در ارتباط با قدرت، دفاع و امنیت کشورها دارد، نیازمند «سیستم بودجه‌بندی و برنامه‌ریزی سیاستی» موسوم به PPBS است.

نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای بدون توجه به همکاری‌های چندجانبه در محور سوریه و عراق امکان‌پذیر نیست. برنارد لوئیس به این موضوع اشاره دارد که دو کشور عراق و سوریه در دوران جنگ سرد از همه جهات به اقتباس و کاربرد الگوی اروپای قاره‌ای دیکتاتوری توتالیته روی آوردند. اگر اندیشه‌های دموکراتیک در این کشورها حکمفرما شود، می‌تواند الهام‌بخش سایر کشورها شود. در چنین شرایطی، حکومت‌هایی در منطقه ظهور پیدا می‌کنند که به صلح نیاز دارند تا وفاداری اتباعشان را به دست آورند (لوئیس، ۱۳۹۸: ۱۷۹).

۲-۴. راهبرد اقدام متقابل در برابر تهدیدات

محور اصلی رفتار ایران در برابر اقدامات آمریکا را می‌توان در رویکرد «تهدید در برابر تهدید» جستجو نمود. چنین رویکردی، یکی از شاخص‌های اصلی کنش بازدارنده در محیط

منطقه‌ای محسوب می‌شود. الگوی کنش ایران در سال‌های ۲۰۰۱ به بعد، مبتنی بر تولید قدرت برای بازدارندگی، پر کردن خلا قدرت امنیتی در محیط منطقه‌ای و محدودسازی تحرک ژئوپلیتیکی ایران در آسیای جنوب غربی دانست. هر یک از مولفه‌های یاد شده تاثیر خود را در سیاستگذاری راهبردی ایران در برابر اقدامات آمریکا به جا می‌گذارد.

با توجه به چنین نشانه‌هایی می‌توان به این موضوع اشاره داشت که محور اصلی سیاستگذاری هر کشوری در محیط‌های آشوب‌زده مبتنی بر معادله قدرت برای دفاع و بازدارندگی خواهد بود. ایران نیز در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در فضای غافلگیری تاکتیکی قرار گرفته و به این ترتیب، بخشی از قابلیت خود برای تامین امنیت ملی را از دست داده است. درس‌های دفاع مقدس بیانگر این واقعیت است که ایران برای حفظ امنیت ملی خود نیازمند تولید قدرت و کاربرد آن در فضای بازدارندگی خواهد بود.

سیاستگذاری موازنه تهدید تابعی از «سازوکارهای تهدید متقابل» محسوب می‌شود. مفهوم تهدید متقابل از سوی مقام معظم رهبری به عنوان محور اصلی کنش راهبردی ایران در برابر تهدیدات آمریکا مطرح شده است. نظریه پردازانی همانند جورج و سایمون به این موضوع اشاره دارند که احساس تهدید، محور اصلی سیاستگذاری راهبردی برای واحدهای سیاسی تلقی می‌شود. کاربرد چنین مفهومی به معنای آن است که ایران در محیط منطقه‌ای با نشانه‌هایی از تهدید فراگیر روبه‌رو گردیده است.

برای مقابله با تهدیدات می‌توان از سازوکارهای مختلف استفاده کرد. فرآیندهای موجود بیانگر این واقعیت است که هزینه سازش بیشتر از هزینه مقاومت در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خواهد بود. واقعیت آن است که همواره رابطه‌ای متقابل بین احساس تهدید و الگوی خاصی از سیاستگذاری راهبردی ایجاد می‌شود. اگر احساس تهدید محدود و کم شدت باشد، در آن شرایط کشورها تلاش می‌کنند تا از سازوکارهای کنش همکاری جویانه استفاده کنند.

سازوکارهای مربوط به موازنه تهدید و راهبرد تهدید متقابل می‌تواند از طریق سازوکارهای

اطلاعاتی، امنیتی و راهبردی انجام گیرد. هر کشوری برای تحقق اهداف راهبردی خود از سازوکارهای مختلفی همانند دیپلماسی، نمایش قدرت و تهدید بهره می‌گیرد. هر یک از مفاهیم یاد شده می‌تواند شکل خاصی از سیاست قدرت را منعکس سازد. در این فرآیند می‌توان شباهت‌های بین دیپلماسی اجبار و راهبرد اجبارآمیز در حوزه سیاستگذاری راهبردی را مشاهده نمود. نظریه پردازانی همانند مرشایمر به این موضوع اشاره دارند که واحدهای سیاسی برای تحقق اهداف ملی خود از سازوکارهایی همانند دیپلماسی اجبارآمیز بهره گرفته تا دیگری را وادار به انعطاف‌پذیری نمایند (مرشایمر، ۱۳۹۸: ۲۲۵).

۲-۵. تحرك تاکتیکی و پر کردن خلا منطقه‌ای

یکی از شاخص‌های اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا «تحرك تاکتیکی» خواهد بود. تحرك تاکتیکی در شرایطی شکل می‌گیرد که نشانه‌هایی از تهدید در محیط منطقه‌ای وجود داشته باشد. محور اصلی تحرك تاکتیکی را معادله قدرت، بازدارندگی و بهره‌گیری از انرژی نیروهای منطقه‌ای فراهم می‌سازد. تحرك تاکتیکی ایران توانست زمینه لازم برای کاهش تهدیدات امنیت ملی علیه جمهوری اسلامی، محیط منطقه‌ای و بازیگران هویتی را فراهم سازد.

حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق زمینه ایجاد ابهام و خلا امنیتی در محیط منطقه‌ای را به وجود آورد. ایران برای مقابله با چالش‌های ناشی از خلا منطقه‌ای مبادرت به سازوکارهای تحرك تاکتیکی نمود. تحرك تاکتیکی ایران توانست زمینه لازم برای گذار از آشوب منطقه‌ای را به وجود آورد. خلا قدرت منطقه‌ای موضوعی ساختاری و کارکردی در سیاست منطقه‌ای آمریکا از سال ۲۰۰۱ به بعد بوده که نقش موثری در الگوی کنش رقابتی بازیگران در محیط منطقه‌ای داشته است.

پیرو حادثه‌ای که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد و صرف‌نظر از نحوه و دلایل آن باعث شد متفکران نومحافظه‌کار آمریکایی را که در دولت بوش پسر نفوذ فراوانی داشتند، آنها به خوبی از

این تهدید استفاده کردند و آن را تبدیل به فرصتی عظیم کردند و در پرتو این تغییر در سیاست خارجی آمریکا در منطقه تقویت جنگ‌های نیابتی، اقدامات تهاجمی و تروریسم و ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی را شاخصه و چراغ راه سیاست خارجی برای منافع خود دانستند. والتز در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که عوامل ساختاری در شکل‌گیری فرآیندهای اجتماعی و منطقه‌ای کنش بازیگران نقش محوری خواهد داشت (والتز، ۱۳۹۸: ۶۵).

در همین راستا آمریکا در جنوب غرب آسیا اقدامات تهاجمی متعددی در منطقه صورت داده و سیاست‌های خود را بر آن مبنا سیاستگذاری نموده است. از آن تاریخ تاکنون به بهانه مبارزه با تروریست، ما شاهد حضور مستقیم نظامی کشورهای بیگانه در منطقه و اشغال کشورهای افغانستان و عراق، سوریه، مطرح شدن پرونده هسته‌ای و افزایش توان دفاعی جمهوری اسلامی ایران و افزایش تعدی‌ها از سوی کشورهای فرامنطقه‌ای در خاورمیانه، پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی حکومت خود گردان فلسطین و همچنین قدرت یافتن انصارالله در یمن و حزب الله در لبنان، تحولات سوریه و عراق پروژه ایران هراسی که از سوی کشورهای منطقه موجب تغییر بنیادین در ساختار سنتی قدرت در میان بازیگران در منطقه شده است.

۲-۶. مدیریت بحران در سیاستگذاری منطقه‌ای ایران

یکی دیگر از ویژگی‌های سیاستگذاری راهبردی ایران در فضای تهدیدات فزاینده را می‌توان مربوط به «مدیریت بحران» دانست. مدیریت بحران از طریق سازوکارهایی همانند دیپلماسی، مصالحه و تهدید متقابل حاصل می‌شود. پیچیدگی موضوعات راهبردی و نقش دولت در مدیریت بحران می‌تواند عامل بنیادین در امنیت‌سازی منطقه‌ای شود. ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای غرب آسیا برای جامعه و نظام سیاسی ایران ایجاب می‌کند که نهادهای امنیتی و راهبردی، درک دقیقی از شکل‌بندی‌های امنیتی و ضدامنیت منطقه‌ای داشته باشند.

مدیریت بحران در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای نه تنها ماهیت کنش متقابل در برابر تهدیدات دارد، بلکه براساس نشانه‌هایی از الگوی کنش همکاری‌جویانه در ارتباط با بازیگران

حاشیه‌ای شده منطقه‌ای معنا پیدا می‌کند. در چنین فرآیندی، هدف اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا را می‌توان کاهش تهدیدات دانست. چنین رویکردی می‌تواند ماهیت دیپلماتیک، امنیتی، راهبردی و یا اقتصادی داشته باشد. هدف محوری سیاستگذاری راهبردی مبتنی بر سازوکارهایی است که امنیت و رفاه اقتصادی را افزایش دهد. مدیریت بحران از این جهت دارای اهمیت است که زمینه متعادل‌سازی قدرت، امنیت و کنش ارتباطی بازیگران در شرایط بحران و تهدید را امکان‌پذیر می‌سازد. وقتی که صحبت از سیاستگذاری به عمل می‌آید، به مفهوم بهره‌گیری از ساختار بوروکراتیک برای برنامه‌ریزی، سازماندهی، مدیریت اجرایی و ارزیابی فرایندهای توزیع قدرت محسوب می‌شود. از آنجایی که دولت در جوامع مختلف از فضای لیبرالیسم کلاسیک «آدام اسمیت» عبور نموده و نشانه‌هایی از «دولت رفاه ملی» شکل گرفته، بنابراین لازم است تا دولت نقش موثری در حوزه رفاه و امنیت شهروندان ایفا نماید. نقش دولت‌ها در سیاستگذاری راهبردی برای تأمین منافع ملی بازیگران حاصل می‌شود (غرایاق زندی، ۱۳۸۴: ۴۳).

مدیریت بحران می‌تواند زمینه لازم برای «امنیت و بقا» را به وجود آورد. هرگونه مدیریت بحران معطوف به متعادل‌سازی معادله قدرت، اهداف و سازوکارهای کنش تاکتیکی بازیگران خواهد بود. در عین حال ویژگی‌های امنیت در مقایسه با بقای کشورها ماهیت عامل و فراگیری دارد. در نگرش موسع امنیت، واحدهای سیاسی کارویژه‌های مختلفی را عهده‌دار هستند. در حالیکه، صرفاً به عنوان یکی از اهداف کلی امنیت در سیاستگذاری راهبردی محسوب می‌شود. بسیاری از کشورها همانند کره شمالی دارای نشانه‌هایی از بقای سیاسی هستند، اما آنان فاقد امنیت اجتماعی و حقوق شهروندی در فضای عمومی خواهند بود.

اگرچه امنیت و بقا با یکدیگر ارتباط دارند، اما بقا به منزله امنیت به ویژه در نگرش موسع به امنیت نخواهد بود. در حالی که بقا نوعی «شرایط وجودی» کشورها برای ادامه حیات سیاسی است، اما امنیت متضمن توانایی‌های گسترده و متنوعی برای پیگیری اهداف و سودهای

گران قدر سیاسی و اجتماعی دولتها خواهد بود. چنین رویکردی نشان می‌دهد که اگر شهروندان و ساختار سیاسی از تهدیدات به دور باشند و بتوانند معادله قدرت را براساس قابلیت‌های داخلی و ارزش‌های بومی خود سازماندهی کنند، به امنیت موسع نایل شده‌اند (Booth, 2000: 25). مدیریت بحران از طریق سازوکارهای مختلف حاصل می‌شود. مدیریت بحران بدون معادله قدرت کاربرد و مطلوبیت چندانی در روابط کشورها و حوادث منطقه‌ای نخواهد داشت. هرگاه کشوری احساس تهدید نماید، طبیعی است که از سازوکارهای مربوط به سیاستگذاری راهبردی کنش اجبارآمیز بهره می‌گیرد. کامیاب شدن یا نشدن یک تهدید برای تاثیرگذاری بر انتخاب‌های راهبردی بازیگر مهاجم بستگی به الگوی کنش متقابل دارد. عموماً کشورهایی که در معرض تهدید پرشدت و یا سیاست‌های اجبارآمیز قرار می‌گیرند، تلاش دارند تا قابلیت‌های خود را برای مقابله با تهدید افزایش دهند.

مدیریت بحران بخشی از معادله کنش همکاری جویانه معطوف به مصالحه است. هرگاه کشورها در وضعیت احساس تهدید قرار می‌گیرند، سازوکارهای اقدام متقابل را در دستور کار قرار می‌دهند. چنین الگویی به مفهوم آن است که نشانه‌هایی از تهدید در فضای سیاسی و بین‌المللی می‌تواند زمینه‌های لازم برای اقدام متقابل را از سوی کشورهای متقابل را ایجاد کند. هرگونه سیاستگذاری راهبردی کنش اجبارآمیز می‌بایست در مقابله با شکل خاصی از تهدیدات تنظیم شود. بنابراین رابطه متقابل و همگون بین معادله قدرت، تهدید، امنیت و سیاستگذاری راهبردی وجود دارد (Schelling, 1980: 42).

نتیجه

کشوری که دارای ساختار دولت‌محور است، طبیعی است که برنامه‌ریزی‌های دولتی نقش موثری در آینده سیاسی و شکل‌بندی عمومی آن جامعه ایفا خواهد کرد. امنیت‌سازی به‌عنوان کنش در برابر تهدیدات محسوب می‌شود. بنابراین سیاستگذاری راهبردی ایران در محیط منطقه‌ای مبتنی بر سازوکارهای کنش رقابتی و اقدامات مقابله‌جویانه خواهد بود. برای درک

دقیق‌تری از الگوی کنش کشورها در حوزه برنامه‌ریزی داخلی و سیاستگذاری راهبردی، به شکل‌بندی ساختار سیاسی نیز توجه شود. کشورهای نهادمحور دارای فرآیندهای متفاوتی از سیاستگذاری راهبردی خواهد بود. تفاوت کشورها می‌تواند نقش‌های متفاوتی را برای دولت، نهادهای سیاسی، نخبگان و ساختار اجتماعی ایجاد کند.

محور اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا ماهیت امنیت‌محور دارد. هرگونه برنامه‌ریزی راهبردی نیازمند درک زیرساخت‌های مفهومی و کارکردی آن موضوع خواهد بود. سیاستگذاری راهبردی یکی از رشته‌های دانشگاهی است که در چند دهه گذشته مطرح شده و به سرعت در کشورهای مختلف گسترش یافته است. سیاستگذاری راهبردی فرآیند جمعی برای تصمیم‌گیری است که برونداد آن تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار می‌گیرد. سیاستگذاری راهبردی به دلیل آنکه با امنیت ملی پیوند دارد، تأثیر خود را بر چگونگی سرنوشت گروه‌های اجتماعی مختلف به جا می‌گذارد.

محور اصلی سیاستگذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا معطوف به «موازنه تهدید» خواهد بود. موازنه تهدید در شرایطی محور اصلی کنش تاکتیکی و راهبردی کشورها قرار می‌گیرد که نشانه‌هایی از تهدید فراگیر وجود دارد. بازیگران بر اساس ادراک خود از محیط منطقه‌ای به ایفای نقش مبادرت می‌نمایند. ادراک تهدید بخشی از روند سیاستگذاری راهبردی محسوب می‌شود. در برخی از مواقع، بازیگران در ارتباط با احساس تهدید در وضعیت ادراک نادرست قرار می‌گیرند.

در شرایط تهدید هر کشوری ناچار خواهد بود تا از سازوکارهای همکاری متقابل با طیف جدیدی از بازیگران همراه شود. جمهوری اسلامی ایران از این سیاست برای محدودسازی الگوی کنش متقابل در برابر اقدامات آمریکا استفاده می‌کند. کشورهایی که با نشانه‌هایی از احساس تهدید غیرواقعی روبه‌رو شوند، عموماً از سازوکارهای کنش متقابل دقیق بهره نخواهند برد. واقعیت آن است که ممکن است «ب» احساس کند که «الف» او را تهدید می‌کند، حال

آنکه «الف» علاقه‌ای به تهدید کردن «ب» نداشته باشد. در چنین وضعیتی نشانه‌هایی از احساس تهدید غیرواقعی به وجود می‌آید. طبیعی است که واحدهای سیاسی در چنین شرایطی نمی‌بایست از الگوها و سازوکارهای سیاستگذاری راهبردی کنش اجبارآمیز متقابل استفاده نمایند.

منابع:

- اسنایدر، گریک (۱۳۸۴)، «**امنیت و استراتژی معاصر**»، ترجمه: حسین محمدی‌نجم، تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
- المن، کالین (۱۳۹۰)، «**واقع‌گرایی**»، مندرج در «**درآمدی بر بررسی‌های امنیت**»، ویراستار: پل ویلیامز، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یوزان، باری (۱۳۷۹)، «**مشکل امنیت ملی در جهان سوم**»، مندرج در آزر، ادوارد و چونگ این مون «**امنیت ملی در جهان سوم**»، ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- غریباق زندی، داوود (۱۳۸۴)، «**جنگ نامتقارن؛ معمای قدرت و هراس**»، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال سوم، شماره هفتم.
- قاسمیان، علی و علی فلاح‌نژاد (۱۳۸۷)، «**استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده علیه عراق در بوته نقد**»، **نشریه مطالعات سیاسی**، زمستان ۱۳۸۷، شماره ۲.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، «**هویت؛ تقاضا برای کرامت، سیاست و رنج و تنفر**»، ترجمه لقمان کاظمی‌پور، تهران: نشر رامان سخن.
- کوهن، سائول (۱۳۸۷)، «**ژئوپلیتیک نظام جهانی**»، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- لوئیس، برنارد (۱۳۹۸)، «**ایمان و قدرت؛ دین و سیاست در خاورمیانه**»، ترجمه محسنی دره‌بیدی، تهران: نشر آشیان.
- مرشایمر، جان، (۱۳۹۸)، «**توهم بزرگ؛ رؤیاهای لیبرال و واقعیت‌های بین‌الملل**»، ترجمه منصور براتی و دلیله رحیمی آشتیانی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- والتز، کنث (۱۳۹۸)، «**انسان، دولت و جنگ؛ تحلیلی نظری**»، ترجمه: محمدرضا

رستمی، تهران: انتشارات ثالث.

- Booth, Kenneth (2000), "Security in Anarchy: Utopian Realism in Theory and Practice", **International Affairs**, Vol. 67, No. 3.

- Daragahi, Borzou (2011) "some see the hand of Iran in Syria's crackdown", **Los Angeles Times**, May 10.

1. - Schelling, Thomas (1980), "The intimate contest for self-command", **Public Interest**, Vol. 60, No. 94.

- Uniacke, Suzanne (2007), "**The False Promise of Preventive War**", Oxford: Oxford University Press.

- Walt, S (1987), "**Origins of Alliance**", New York: Cornell University Press.

